

## احکام ثانویه

ترخیصات شرعیه در مورد احکام الزامیه اعم از وجوب و حرمت و همچنین الزامات شرعیه در مورد احکام غیر الزامیه متعلق به ذات موضوعات به واسطه تعنون موردی یا موقتی و غیردائمی موضوعات، به عنایینی مثل اضطرار و اکراه و تقیه و حرج و عسر و ضرر و عهد و نذر و یمین، احکام ثانویه این موضوعات است که فی الجمله برحسب آیات و روایات در شرع ثابت است و گمان می رود که مورد اتفاق و اجماع باشد هر چند عدم عمومیت اینگونه اسباب در رفع هر حکم الزامی و الزام هر فعل یا ترک هر موضوع غیرالزامی نیز چنانکه به آن اشاره می نمائیم اتفاقی و اجماعی است .

بنابراین ملاحظه می شود که تکلیف الزامی مثل حرمت اکل میتنه (مردار) یا خوردن مال غیر در صورت اضطرار مرتفع شده و به حکم ثانوی محکوم به حلالت می گردد و همچنین افطار روزه واجب به حکم یا ترک وضوء و غسل اگر حرجی یا ضرری باشد جایز می شود و در موارد احکام غیر الزامیه نیز با اضطرار هر فعل یا ترک یا تقیه یا قسم، هر فعل یا ترک عمل مباح، واجب یا حرام می شود. البته در موارد ترخیصات آثار وضعی افعال مثل ضمان در اکل مال غیر، مرتفع نمی شود چون خلاف استثنائی است که در این ترخیصات ملاحظه شده است .

این نکته نیز قابل ذکر است که اطلاق احکام ثانویه در موارد احکام غیرالزامیه شاید خالی از مسامحه نباشد خصوصاً در موارد مباحات که اطلاق حکم بر آنها بطور حقیقت نیست مگر برحسب بعض تعاریف و در مورد مستحبات و مکروهات نیز بنا بر نظر آنان که اوامر و نواهی در آنها را حمل بر ارشاد می نمایند و به هر حال لامشاحه فی الاصطلاح، آنچه که در اینجا قابل بحث است چند مطلب است :

۱ - اینکه اسباب مذکوره که با حصول آنها شرعاً ترک تکلیف اولی

مرخص فیه می‌شود، آیا مطلقاً سبب جواز ارتکاب هر حرام و ترک هر واجب می‌شوند یا اینکه در بعض موارد سببیت ندارند؟ و آیا همه آنها در عرض واحد و علی السواء مؤثرند یا اینکه سببیت آنها نسبت به تکالیف مختلف است؟

مسلم است که بطور مطلق هیچ یک از این اسباب حتی ضرر و تقیه و اکراه و اضطرار سبب جواز ارتکاب هر حرامی نمی‌شوند مثلاً قتل نفس محترمه به هیچیک از این اسباب جایز نیست و در موردی که کفار مسلمانان را سپر خود قرار داده باشند - به شرح و تفصیلی که در کتاب جهاد مذکور است - اگر چه این قتل جایز می‌شود، یکی از مصادیق احکام ثانویه است که بالخصوص دلیل دارد و سبب آن همین سپر شدن مسلمان برای کفار است که این هم سببی است در کنار سایر اسباب احکام ثانویه که علت آن مزاحمت تکلیف حرمت قتل نفس محترمه است با تکلیف اهم یعنی وجوب جلوگیری از غلبه کفار و دفع آنها .

چنانکه مسلم است که اکراه یا ضرر جانی و تقیه و اضطرار سبب جواز ارتکاب بعض محرمات مثل خوردن مال حرام یا مینته و محرمات دیگر می‌شود و عسر و حرج نیز اگر حاصل از اسری مثل بیماری و نحو آن باشد موجب جواز خوردن داروی نجس برای رفع آن می‌شود . چنانکه موجب جواز ترک وضوء و غسل و وجوب تیمم یا جواز آن علی اختلاف النظرین می‌شود . ولی اگر حرج و عسر در اصل ترک حرام مثل شرب خمر یا زنا باشد موجب جواز ارتکاب حرام نمی‌گردد و مضافاً بر اینکه در ادله عسر و حرج اطلاقیه که شامل این موارد باشد وجود ندارد و به فرض ادعاء اطلاق ، حتماً از این موارد منصرف است .

۲ - ظاهر این است که در سببیت این اسباب در ترخیص شرعی و نفی الزام فرقی نیست بین الزامات ابتدائیه شرعیه و بین الزاماتی که بر حسب عقود، شخص به اختیار خود پذیرفته است و هر مقتضای عقد و لزوم و فاء به آن شرعاً باید به آن عمل شود، مثلاً اگر کسی اجیر برانجام عملی شد که حرجی نبود و اتفاقاً در موقع عمل انجام آن برای او موجب عسر و حرجی گردید می‌توانیم بگوئیم انجام عمل اگر شرط مباشرت کرده باشد بر او واجب نیست و بنابراین اجیرکننده او می‌تواند یا قیمت عمل را از او مطالبه نماید و یا معامله را فسخ کند و همینطور در عقد نکاح اگر اداء بعض حقوق از طرف زن موجب عسر و حرج گردید، جایز است که استناع از اداء نماید ولی البته در خصوص عقد نکاح چون خیار فسخ را منحصر به موارد خاصه نموده‌اند و ادعاء اجماع بر آن کرده‌اند خیار فسخ به واسطه عسر و حرج هر یک از طرفین در اداء حق دیگری وجود ندارد .

در اینجا مسأله‌ای که قابل تعرض است این است که بر حسب وجوب و فاء

به عقد، مثلاً در عقد بیع یا اجاره باید بائع یا موجر، بیع و عین مستأجره را تسلیم نماید حال اگر تسلیم آن برای هر یک از آنها حرجی یا ضرری شد آیا در این مورد هم قاعده لایحرج ولاضرر کارساز است یا خیر؟

جواب اینست که در این مورد هم قاعده جاری است و تا وقتی که عسر و حرج موجر یا بائع رفع نشده است تسلیم آن واجب نیست و اگر بیع یا مورد اجاره در ید آنها و مورد استفاده آنها بوده است ضامن اجرة المثل آن برای مشتری یا مستأجر هستند و علاوه برای مشتری یا مستأجر خیار فسخ ثابت است این در صورتی است که حرج و ضرر آنها معارض با حرج و ضرر مشتری و مستأجر نباشد والا موجب نفی تکلیف و جوب تسلیم نمی شود .

۳ - مسأله مهمی که در بسیاری از موارد مغفول عنه می شود ملاحظه مقدار ضرورتها است که رفع ید از حکم اولی باید بمقدار رفع ضرورت و اضطراب و تقیه و عسر و حرج و عناوین دیگر باشد . بسا ضرورتها در یک کشور به حسب شهرها و مناطق حتی در یک شهر به حسب محلات و اوضاع و کیفیات، مختلف می شود و نمی توان بطور کلی در همه شهرها مردم را به تکالیف یکسان و علی السواء مکلف دانست. در مورد مثل اضطراب و اکراه که سبب جواز تصرف در مال غیر و بلکه اتلاف آن می شود، باید در تجاوز به حریم مالکیت غیر به حداقل ممکن اکتفا شود لذا اگر مضطراً از آن استفاده کرد یا آن را تلف نمود ضامن اجرة المثل در صورت اول، و قیمت عین در صورت دوم است زیرا الضرورات تنقذر بقدرها .

۴ - مسأله دیگر اینست که آنچه مسلم است در زمینه حصول هر یک از این اسباب تکلیف الزامی خود شخصی که مبتلا به مثلاً تقیه یا اضطراب و اکراه شده است مرتفع می شود . چنانکه در مورد ضرر اگر متوجه به غیر باشد جواز عمل ضرری - با شرحی که در بحث از قاعده لاضرر آمده منتفی خواهد بود و ارتکاب آن علاوه بر حرمت تکلیفی موجب ضمان است . و در صورت اکراه و تقیه و اضطراب بر تصرف در مال غیر یا اضرار مالی به او نیز حکم تکلیفی منتفی است .

و اما در مورد عسر و حرج نیز اگر عمل مباح و بلکه فعل واجب یا ترک حرام موجب عسر و حرج غیر شد آیا جواز آن عمل یا ترک واجب یا فعل حرام مرتفع می شود؟ و آیا فرق است بین اینکه عسر و حرج غیر شخصی باشد یا نوعی؟ ممکن است در اینجا نیز با توجه به اطلاق ادله و اینکه عسر و حرجی که برای دیگران اعم از شخصی یا نوعی حاصل می شود مستند به جواز فعل شخصی است که عملش موجب عسر می شود ، جواز آن را منفی شمرد و در صورتی که ضرر نوعی باشد حکومت بتواند از آن جلوگیری نماید . بنابراین می توان در هر

مورد که به واسطه احتکار یا هرگونه اقدامی جامعه در تهیه کالای لازم مثل دارو و سوخت و پوشاک و وسایل ارتباطی و حمل و نقل و برق و آب در عسرو حرج قرار بگیرد آن عمل را ممنوع و از آن جلوگیری نمود، با اینکه حرمت احتکار ارزاق را در کتب فقه بالخصوص ذکر کرده و بسیاری از فقها از موارد منصوصه تعدی ننموده‌اند، در موارد کالاهای مورد نیاز ضروری دیگر اگر موجب عسرو حرج باشد ممنوع شمرد. و با تشخیص مورد از طرف خود شخص ترتیب اثر بر او لازم می‌شود اگرچه حکومت یا دیگران آن را حرجی و عسر نشناخته باشند. و چنانکه تبعیت از تشخیص دیگران در وجود عسر و حرج اگر با علم و احراز خود او مغایر باشد لازم نیست، فقط اگر فقیه یعنی مجتهد جامع‌الشرایط با احراز حرجی بودن یک جریان برای عامه آن را براساس قاعده لاجرح ممنوع نمود با شرایطی که ممکن است به آن اشاره نمائیم تبعیت از او و انفاذ حکم او واجب می‌باشد.

### مسئله منع یا اذن اولیاء و مالک

بعضی مثل نهی پدر یا اذن او را در اموری که صحت آن مشروط به اذن او است و حلیت تصرف در مال غیر را به اذن صاحب مال و نظائر اینها را که بسیار است از احکام ثانویه شمرده‌اند و اگرچه می‌توان گفت مثلاً حکم اولی تصرف در مال غیر به حکم «لا یحل مال امر مسلم الا بطیب نفس» حرمت و عدم حلیت است و حکم ثانوی آن حلیت آن با اذن و طیب نفس او است، ولی ظاهراً متبادر از احکام ثانویه احکام مختصه به موارد خاصه و عناوین مختصه به این موارد نیست مثلاً اگرچه تصرف در مال غیر حرام است و با اذن و طیب نفس او رفع حرمت می‌شود و هم چنین اکل میته حرام است و با اضطرار حرمت آن رفع می‌شود اما بین عنوان اضطرار و طیب نفس در این دو مورد فرق است زیرا اضطرار در موارد دیگر نیز امکان حصول دارد و رافع تکلیف است هم چنین اکراه و ضرر و تقیه و عسر و حرج، اما طیب نفس مالک فقط در مورد اموال است و حاصل اینست که این اسباب معروفه که رافع تکلیف هستند در بیشتر ابواب فقه و احکام قابل استناد هستند در حالی که غیر آنها به ابواب خاصه‌ای تعلق دارند و لذا وقتی می‌گوئیم احکام ثانویه احکام آن عناوین متبادر به ذهن می‌شود مع ذلک در اینجا هم می‌گوئیم لامشاحه فی الاصطلاح.

مضافاً بر اینکه اگر در مورد نهی پدر از عمل نباح یا شخصیه یا مکروه یا احد اطراف واجب تمیز عقلی یا شرعی، نسبت به حکم اولی که حکم الهی است، حکم ثانوی فرض کنیم، نهی پدر را نباید حکم ثانوی بشماریم بلکه باید آن را از

اسباب رفع حکم به حکم الهی ثانوی بدانیم و آن چیزی مثل «لایجوز فعل مالیس بالواجب التعیننی مع نهی الوالد اویجوز فعل کل مالیس محرماً الامع نهی الوالد اذا لم یکن المنهی عنه واجباً معیناً عینیا» می باشد .

### موارد تزاحم تکلیف مهم واهم

در موارد مزاحمت تکلیف اهم با مهم بدیهی است نظر به عدم امکان امتثال هر دو تکلیف عقلاً و شرعاً ترک تکلیف مهم جایز می شود مثل تصرف در مال غیر برای حفظ نفس محترمه و بسیاری از واجبات مهمه دیگر در تزاحم با واجبات اهم ولی ظاهراً این موارد از موارد تعارض عنوان ثانوی با عنوان اولی و به عبارتی دیگری حکم اولی و ثانوی و نفی اول به ثانی نیست بلکه ممکن است هر دو حکم مهم واهم، حکم اولی باشند که چون مکلف در مقام امتثال عاجز از درک هر دو مصلحت یا اجتناب از هر دو مفسده است ناچار در صورت اولی باید اخذ به اهم المصلحتین و در صورت ثانیه ترک اشد المفسدین را بنماید این حکم عقل است و به رفع حکم از مهم ارتباط ندارد به خلاف امر در مثل حرمت اکل میت که بحکم شارع در مورد اضطرار یا اکراه، حکم سرفوع است و مزاحمتی در بین نیست و اگر هم باشد مربوط به عالم علل جعل احکام است و لذا ممکن است بین دو حکم ثانوی نیز این تزاحم فراهم شود مثلاً جواز فعلی، از جهت ضرر منفی و حرام باشد و به جهت تقیه یا اکراه واجب باشد که در اینجا نیز بقاعده تزاحم، اخذ به تکلیف اهم می شود در فرق بین این دو قسم نباید خلط بین مقام ثبوت و اثبات و تعارض و تزاحم شود زیرا در مثل موارد تقیه و اضطرار و ضرر و عسر و حرج و مستثنیات بسیاری از احکام، تصادم در مقام ثبوت و علل جعل حکم بوده که اصطلاحاً تعارض گفته می شود و ترجیح در آنها به وسیله حاکم انجام می شود و در باب تزاحم حکمین تصادم در مقام اثبات و امتثال حکمین است فتدبر.

### احکام ظاهریه :

چنانکه می دانیم یکی از انقسامات احکام ، انقسام آن به احکام واقعیه و احکام ظاهریه است احکام واقعیه مثل وجوب نماز و روزه و حج و حرمت ربا و غیبت و بلکه وجوب تقیه و حرمت فعل ضرری و جواز فعل مکره علیه و حرجی است احکام ظاهریه مثل «صدق العادل» و «اعمل بقول ذی البید» و «خذ بما شتهر و بظاهر کلام التمکلم» و «لانتقض الیقین بالشک» که موضوع آنها شک در حکم واقعی است اعم از اینکه اولی باشد یا ثانوی مثلاً بالشک در وجوب نماز به هنگام رویت هلال

یلوجب غسل جمعه یا وجوب روزه «علی من نام عن عشائه» و حرمت کشیدن سیگار، حکم ظاهری وجوب عمل به خبر عادل از معصوم و وجوب عمل به ظاهر کتاب و سنت است .

این حکم ظاهری را بنا بر بعض مبانی اصولی که در جمع بین حکم ظاهری و واقعی فرموده اند می توان حکم ثانوی شمرد خواه مورد آن شک در حکم واقعی اولی باشد یا حکم واقعی ثانوی اما بنا بر قول حق و مختار که حکم ظاهری طریقی محض است و در صورت اصابه منجر تکلیف واقعی است و در صورت عدم اصابه صوری و عذر مکلف در مخالفت است، در موارد احکام ظاهریه غیر از تکلیف واقعی که مورد حکم ظاهری مثلا قول زراره طریقی به سوی آن است، حکم حقیقی وجود ندارد برخلاف باب احکام اولیه و ثانویه که حکم ثانوی حقیقه حکم الله است و حتی در شبهات بدویه در مواردی که حکم به اباحه می شود این اباحه در صورتیکه در مورد حکم وجوبی یا تحریمی یا تربیعی یا استحبابی نباشد همان حکم اباحه واقعی است و در صورت وجود تکلیف حکم ظاهری به اباحه صوری و عذری است .

به هر حال اطلاق حکم ثانوی بنا بر این مبنی بر حکم ظاهری صحیح نیست مگر به نحوی از عنایت و مسامحه .

### احکام ولائی و حکومتی :

بر حسب اصول اسلامیة آیات قرآنیة و روایات متواتره اصل حکومت و ولایت براداره امور عامه مانند امامت و نبوت من جانب الله است و به واقعیت و حقیقت یگانگی و وحدت خدا در صفت حاکمیت و ولایت ارتباط دارد سلطنتها و ولایتها و حاکمیتها اگر خود بخود و از خود فرض شود شرک گونه و دور از واقعیت عقیده به توحید است فهو الحاکم الذی لا حاکم علی الخلق الا هو و الولی الذی لا ولی علی الخلق الا هو .

بنابراین ولایتها حتی ولایت شخص بر خودش نیز باید بحکم خدا و در طول ولایه الله باشد .

در این موضوع ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحکم سیره آن حضرت و آیات قرآن کریم مثل ( النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ) ثابت است و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن حضرت نیز به تنصیبات و دلایل بسیار مثل آیه کریمه «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویتون الزکاه وهم راکعون» و احادیث متواتره مثل «حدیث غدیر» و حدیث «انت ولی

کل مؤمن بعدی» ثابت است. هم چنین ولایت ائمه طاهرين عليهم السلام برحسب روایات خلفاء اثني عشر که همه محدثين اسلام در جوامع حدیث و مسانید خود روایت کرده‌اند واحادیث و دلایل دیگر، ثابت است. البته ولایتی که برحسب این آیات واحادیث برای پیامبر (ص) و ائمه (ع) ثابت است مختص بخود آنهاست و منحصر در اداره امور نیست.

در عصر غیبت برحسب ادله‌ای که در باب ولایت فقیه اقامه شده است فقهاء عادل و مجتهدین جامع الشرايط به عنوان نیابت عامه از حضرت بقیه الله صاحب الزمان ارواح العالمین له الفداءشان مدیریت اموری را که نظام جامعه و حفظ حدود و ثغور واحقاق حقوق و امنیت بلاد و عزت و شوکت اسلام و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مسلمین و حفظ حقوق و ضعفاء و قلع و قمع بدع و امر بمعروف و نهی از منکر، برآن متوقف است عهده دار می‌باشند و به این جهت واستمراری که این راه داشته و دارد، همواره مؤمنان صادق به آن متعهد بوده و اگر هر نظامی هم به قهر و غلبه حاکم بوده است، خود را تابع این نظام که نظام ثابت است و در عصر غیبت در نظام ولایت فقهاء متجلی است می‌دانسته و اولیاء آن را، مرجع حقیقی خود می‌دانستند.

این ولایت اگرچه از نهادهای اسلامی است اما در آنجا که احکام رابه اولیه و ثانویه تقسیم می‌نمائیم وارد نمی‌شود چون برای آن ثانی و بدلی نیست و همواره مستمر بوده و خواهد بود.

آنچه در اینجا عنوان حکم دارد و جوب اطاعت از امام و اولوالامر و منصوبین از طرف ایشان بطور خاص یا عام است که این حکم شرعی است و به حسب موارد، گاهشان صدورش انفاذ احکام اولیه است و گاه انفاذ احکام ثانویه است مثلاً در وقتی که خطر شیوع بیماری و یا در بین باشد حاکم برای حفظ نفوس - که وجوبش از احکام اولیه است - ورود اشخاص را به داخل یک کشور یا یک شهر ممنوع می‌سازد یا برای دفع یک ضرر عام یا جلوگیری از ضعف اقتصادی مسلمین یا جلوگیری از تقویت اقتصادی کفار و ممانعت از تأثیر مسلمانان از فرهنگهای بیگانه، معاملات را با کشورهای ممنوع و از ورود کتابهایی جلوگیری می‌نماید. این احکام اگرچه واجب الاطاعه است ولی چون امور مذکوره همه از اموری است که شرعاً باید با محقق شوند و یا از تحقق آنها جلوگیری بعمل آید و به عباره اخری یا مصالح مهمی است که شارع مقدس آنها را لازم التدارک می‌داند و یا مفاسدی است که بردفع آنها تأکید دارد. اطاعت از حاکم مصداق اطاعت از احکام شرعیه اولیه یا ثانویه است و چنان نیست که فقیه خارج از احکام شرعیه

و وظیفه‌ای که در انفاذ این احکام و نظامات شرعی دارد بتواند حکمی صادر نماید و مردم را برامری الزام کند، مجتهد در محدوده حکومت شرعی در مواردی احکام ولائی و حکومتی صادر می‌کند که اگر مکلف خود هم در مورد آن علم به جهت حکم او حاصل کند بر او فعل یا ترک مورد ابتلا واجب می‌شود مثلاً اگر مکلف شخصاً عالم شد به اینکه خارج کردن فلان کالا از کشور موجب وقوع جامعه در قحطی و مجاعه و یا سلطه اقتصادی دشمنان می‌شود بر او واجب است که از خارج کردن آن خودداری نماید هر چند حکومت یا سایر مردم به این جهت واقف نشده باشند یا اگر بداند وارد کردن کالا یا دارو یا غذایی سبب سرایت بیماری و آگیر به مردم می‌شود باید وارد کردن و فروش آن را ترک نماید اگرچه حکومت ورود و فروش آن را بی‌خطر و ضرر اعلام کرده باشد یا اگر حمله دشمن را قریب الوقوع بداند و آماده شدن برای دفاع را لازم ببیند باید شخصاً برای دفاع و شرکت در عملیات دفاعی آماده شود و خلاصه کلام، اینست که احکام ولائی و حکومتی در رابطه با حفظ نظم و امنیت و جهات و مصالح عالیّه اسلامی و مدیریت جامعه در محدوده احکام شرع است که همگان بطور و جوب کفائی و در مواردی عینی، نسبت به آن مسؤولیت دارند فرقی که هست این است که حکومت در این امور در سطحی که فراگیر همه جامعه و موجب بسیج همگان و هم‌آهنگ کردن نیروها و عملیات است مسؤول است و در حرکت دادن عموم و استفاده از امکانات و در اختیار گرفتن وسایل لازم برای اجراء احکام اسلام و اداره امور و رفع کمبودهای حادثه آفرین متعهد است و باید طرحهای لازم را اجرا کند و مراقب باشد خلل و فرجی که موجب اختلال نظام و ضعف جامعه اسلامی و رخنه دشمنان فرصت طلب می‌شود در حصن حصین اسلام پیدا نشود.

در این رابطه البته درایت و سیاست و احاطه بر جوانب امور و فقه و بصیرت اسلامی لازم و مشاوره با اهل نظر و کارشناسان و فقهاء لازم است همه جوانب باید ملاحظه شود که احکام اولیه مورد تجاوز قرار نگیرد و احکام ثانویه نیز در موارد خود اجراء شود و کسی بی‌جهت احکام ثانویه و مصالح عالیّه را بهانه برای اجراء سیاستهای خاص و سلب اختیارات اولیه افراد قرار ندهد.

یکی از اشتباهاتی که برخی سوسیالیزم سآبها یا کاپیتالیزم گراهای به اصطلاح مسلمان دارند اینست که گمان می‌کنند بانظام ولایت فقیه و اختیاراتی که فقیه دارد می‌توان سیاستهای سوسیالیزمی یا کاپیتالیزمی را در اقتصاد اجراء نمود و گمان می‌کنند که حاکم می‌تواند خارج از احکام اولیه و ثانویه اسلامی بدون ملاحظه ضرورت‌های موقت و موردی، بنا را بر سیستم‌های اقتصادی غیر اسلامی بگذارد



در حالیکه این اشتباه بزرگی است که اگر عملی شود مساوی با نفی نظام اسلام است .

و به نظر اینجانب این مسأله یعنی خطر گرایش به سوی این مکتب ها بعنوان ضرورتها و یا احکام ثانویه خطر و ضرورتی است که نباید در اهمیت آن و نقشی که در تعطیل احکام اولیه بلکه ثانویه اسلام دارد غفلت نمود .

امید است با هوشیاری همه دست اندرکاران و کسب نظر از فقهاء بزرگ در همه مسایل، سیاستهایی اجراء شود که صد درصد اسلامی و آرمان و هدف اسلامی انقلاب را که حاکمیت احکام اسلام اعم از اولیه و ثانویه است تأمین و تضمین نماید و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین .